

## یادی از مبارزات میر مسجدیخان و هم‌زمانش

در ۱۸۴۰م

(۲)

پس از تهرستان و نجراب که تاهنوز در دام تطمیع انگلیس ها نیفتاده بودند، فرامینی صادر کند. شاه شجاع برای استمالت میر مسجدی خان و سلطان محمدخان و محمدشاه خان و سایر سران کوهستان فرامینی تملق آمیزی صادر نمود و به برنس از اقدامات خویش اطمینان داد. اینک متن نامه شاه شجاع عنوانی میر مسجدیخان و دیگر هم‌زمان او :

« معلوم عالیجاهان میر مسجدیخان و محمدشاه خان و نایب سلطان محمدخان و میر سید خان و نواب خان و میر خواجه خان و رجب خان ولدان گل محمد خان و کرم خان بوده باشد که در بین ولا عالیجاه رفیع جایگاه و شجاعت و تهور بنیان مقرب الخاقان کرنیل سکندر برنس صاحب بهادر از احوالات پریشان آنها عرضه داشت حضور ساطع النور انور نموده. از آنجا که خاطر فیض مظاهر اشرف پیوسته برفاه حال ملازمان و خدمتگاران می باشد و اباعنجداً نمک خوار و خدمتگار سرکار می باشد در صورت اخلاص کیشی و جانفشانی، عفو تقصیرات آنها خواهد شد. البته انسان جایز الخطاست باز هم خدمات آباء و اجداد خود آنها هم منظور اقدس است. در حین ورود موکب جاه و جلال سلطان همگی بشرف آستان بوسی سرفراز گردیده در خور خدمت سر فراز خواهند شد، تأکید دانند. محرم ۱۲۵۷ ق/فبروری ۱۸۴۱م» (۲۴)

میر مسجدی خان غازی و باقی سران مجاهدین به این فرمان شاه شجاع کوچکترین وقعی نگذاشتند و همچنان به مخالفت و مبارزات خود برضدانگلیسها و شاه پوشالی تا سال بعد ادامه دادند.

خلاصه قیام ملیون کوهستانی و نجرابی که در رأس آن میر مسجدیخان و محمدشاه خان و میردرویش خان و میرسیف الدیخان و علیخان و سلطان محمدخان نجرابی قرار داشتند، در طی ماه اکتوبر تا ۲ نومبر ۱۸۴۰ به حد اعلی شور و هیجان و موفقیت رسید. میر مسجدی خان غازی که زخم منکری بر داشته بود تا قیام کابل در نومبر ۱۸۴۱ م همچنان بیمار بود، ولی با آنهم دست از مبارزه با بیگانگان متجاوز برنداشت و مبارزین کوهستان را برای اشتراک در قیام کابل تشویق کرد.

غبار به ارتباط میر مسجدیخان متذکر می شود که، متأسفانه که این مرد مجاهد و غازی‌مرد مشهور کوهستان از اثر زخمی که بر تن داشت، جان بسلامت نبرد و بروایتی در جریان جنگ ماه نوامبر ۱۸۴۱ توسط یکی از خائنین ملی بنام محمدالله در بدل ده هزار روپیه از جانب موهن لال جاسوس انگلیس مسموم شد و بتاريخ ۲۶ نوامبر ۱۸۴۱ (شوال ۱۲۵۸ هـ) چشم از جهان فرو بست. (۲۵) و متأسفانه که شکست قطعی و خروج فزینت بار انگلیسها را از افغانستان در جنوری ۱۸۴۲ به چشم خود ندید و دل پرآرمان درگذشت و نامش را در دل تاریخ مبارزات مردم افغانستان جاودانه رقم زد.

میر محمدحسن ثاقب نواده میر مسجدی خان، شجره نسبت میر مسجدی خان را اینطور ذکر نموده: « میر مسجدی خان پسر خواجه اسحق، فرزند خواجه عبدالله پسر خواجه خسرو که مزارش در سر راه خانقاهش در جلگه واقع در ولسوالی بگرام زیارتگاه خاص و عام است، از پدر او اولاد حضرت علی کرم الله وجهه و از جانب مادر اولاد حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه می باشد» (۲۶) و از قول مرحوم کهزاد می آورد که: « چون انگلیس ها نتوانستند این پهلوان جنگ مجاهدین کوهستان را در جنگ از پا در آورند به دسیسه متوصل شدند. لذا محمدالله ناظر او را تطمیع کردند تا او را با زهر به قتل برسانند... وقتی میر مسجدیخان بتاريخ ۲۶ نومبر مریض شد، از محمدالله تربوز خواست و او زهری را که از انگلیسها گرفته بود با تر بوز مخلوط ساخت. میر مسجدیخان که مرد دراکتی بود و مزه تربوز بدعانش عجیب آمد، محمدالله را وادار ساخت تا از آن تربوز خودش نیز بخورد. زهر به اندازه ای قوی بود که هر دو نتوانستند تربوز را تمام کنند و در یک وقت هر دو هلاک شدند. (۲۷)

در پایان بیجا نخواهد بود اگر خاطره جانبازیها و فداکاری های دلیر مردان دیگر پروان و کوهستان را در جنگ دوم افغان و انگلیس را گرامی بداریم: بخصوص میر بچه خان کوهدامنی و محمدعثمانخان صافی و برادرش محمدشاه خان و میر عبدالقادر خان اوپپانی را که در جنگ دوم افغان و انگلیس چه مردانه رزمیدند و افتخار آفریدند. و هرگز

فريب پول و تبليغ و وعده جاه و مقام دشمن را نخوردند. روانهای همه جانبازان راه آزادی، شاد و ياد مير عبدالقادر اوبیانی گرامی باد که زر و زيورات وابستگان خود و زنان دهکده خود و اطراف را که بنام جهاد بر ضد انگلیس ها به او پیشکش میکردند، می گداخت و سکه میزد و چون پادشاهی که نامش بر آن سکه ها حک میشد در کشور وجود نداشت، او این بیت را بر سکه ها نقر میکرد:

مي کنم ديوانگی تا بر سرم غوغا شود سکه بر زمينم تا صاحبش پيدا شود (۲۸)

### اصلاح یک غلط فهمی در تاريخ غبار:

غبار در پیوند به ادامه قیام مردم پروان و کوهستان مینویسد: « مبارزین پروان و کاپیسا همینکه در عین فتح و غلبه بردشمن، اول از ناپدید شدن امیر دوست محمدخان و بعد از تسلیم شدن داوطلبانه او به انگلیس شنیدند، مثل تمام مردم افغانستان در حیرت فرو رفتند، ولی دل و دست خویش نشکستند و به جاروب کردن دشمن دوام دادند. دو روز بعد از فرار امیر قوای ملی در محل لغمانی چاریکار فروریختند و پاتینجر مثل مرغی به قشله چاریکار پروان کرد. سپاه ملی بدون درنگ به چاریکار سرازیر شد و در ۶ نومبر قشله دشمن را در چاریکار در حلقه محاصره کشیدند و یک روز بعد قلعه جنگی موسوم به « قلعه خواجه میر » از نظامیان انگلیس گرفته شد. در ۱۳ نوامبر فوج پنجابی در قشله چاریکار بر ضد افسران انگلیسی قیام کرده، قوماندان هارتن (ظ: هافتن) را زخم زدند. پاتینجر با یک قسمت عسکر و افسر رو به کابل فرار نمود، اما بعد از سنجد دره، پاتینجر و هارتن (یا هافتن) عساکر خود را گذاشته و خود با لباس افغانی از بیراهه ها به جانب کابل فرار نمودند و با زحمت فراوان به قشله عمومی انگلیس در بی بی مهر، رسیدند. در عوض قشون و صاحب منصبان عقب مانده انگلیسی که به کابل میکشیدند، در حد «زمه» با هفت مرد و ده زن افغان بر خورده و مورد حملات آنان قرار گرفتند. بزودی باشندگان قلعه افضل آباد، زاخیل و کته خیل به مدد اینها رسیدند. میر مراد پادشاه و عباس قره قهرمانانه جنگیدند. دشمن یکصد و ده مرده برجای گذاشت و چهار نفر انگلیس از ترس جان کلمه بر زبان راندند و از مرگ خلاص شدند، بقیه عساکر روبرو کابل میدویدند. » (۲۹)

مرحوم غبار منبع این روایت را نشان نداده است، ولی موهن لال که خود در جنگ های پروان حاضر بوده و بعد جریان حوادث کوهستان بشمول نبرد روز دوم نوامبر ۱۸۴۰ پروان را در کتاب خود ثبت کرده، بعد از تسلیمی امیر به انگلیسها، از کدام جنگ دیگری از سوی مبارزین کوهستان و پروان با قشون انگلیس سخن نزده است. زیرا با کنار رفتن امیر از رهبری، دیگر انگلیس ها در پراکندن لشکر بی سر و بی رهبر موفق شده بودند. به قول حمید کشمیری:

سپاهی بدنبال سر، سر دهد چو سر رفت تن به دشمن دهد

غبار در همین روایت خود از پاتینجر (نماینده سیاسی انگلیس در کوهستان) یاد آور میشود که دو روز پس از عقب نشینی امیر (۳ نومبر ۱۸۴۰)، ملیون کوهستان بر قشله انگلیسی در لغمانی چاریکار یورش بردند و پاتینجر از آنجا چون مرغی به چاریکار پرید. مگر بر اساس یاد داشتهای "ایر Eyre" (\*)، یکی از بقیه السیف قشون انگلیس در راه کابل - جلال آباد واقعیت چیز دیگری است. بر مبنای یاد داشتهای "ایر"، میجر پاتینجر اصلاً در سال ۱۸۴۰ در پروان یا کوهستان و حتی افغانستان حضور نداشته است، در آن سال داکتر لارد به حیث پولیتکل ایجنت انگلیس در کوهستان و بامیان در ماه های سپتمبر و اکتوبر اجرای وظیفه میکرد و در ۲ نومبر همان سال در مقابله با امیر دوست محمد خان در جمله پنج افسر دیگر انگلیسی از طرف ملیون کشته شد. بعد بجای او جگر پاتینجر که در کلکته هندوستان بود به حیث نماینده سیاسی قوت های انگلیس در کوهستان مقرر گردید. و او در ماه می ۱۸۴۱ از کلکته، وارد افغانستان شد و وظیفه اش را اشغال نمود. بقول "ایر" او از اولین کسانی بود که در اواخر ماه سپتمبر ۱۸۴۱ به وزیر مختار انگلیس (آقای مکناتن) از مقدمات یک طوفان در کوهستان خبر داد و تقویت قوت های انگلیسی را در آن نواحی از وی تقاضا نمود. و بالمقابل مکناتن به وی دستور داد که پسران آن عده از خوانین کوهستان را که به وفاداری شان شک داشته باشد بطور یرغمل نزد خود نگهدارد. " (۳۰)

"ایر" به سلسله شرح روز شمار رخداد های جنگ اول افغان و انگلیس، در فصل چهارم خطرات خود بار دیگر از میر مسجدی خان و دشمنی او با انگلیسها و شاه شجاع یاد آور شده و حوادث پروان را از روز ۳ تا ۱۳ نومبر ۱۸۴۱ از قول میجر پاتینجر که زخمی بود و با مشکلات فراوان خود را از پروان بکابل رسانده بود چنین گزارش میدهد: "در روزهای اخیر اکتوبر (۱۸۴۱) علایم یک طوفان چنان واضح بود که پوتینجر را برای ابراز تشویش محق ثابت

کرد. پوتینجر معتقد بود که وضع در کوهستان دوباره به حال عادی برخواهد گشت، مگر اینکه حکومت سیاست خود در قبال سران نجراب را که با سرتبگی اعمال میکند، ترک بگوید.

ایر، می افزاید: "در این وقت میرمسجدیخان در مقابل قدرت شاه یک شورشی تسلیم ناپذیر بود که در سال ۱۸۴۰ در دوران حملات جنرال سیل از کوهستان بیرون ساخته شده و با اشخاص مثل خود در نجراب پیوسته بود که [همه] با قاطعیت از اطاعت به شاه شجاع انکار میکردند. او در رهبری یک گروه بسیار منظم [نیروهای ملی] قرار داشت که با وضاحت تمام اخراج انگلیسها از کشور و سرنگونی شاه را میخواستند. به بسیار زودی بخش بزرگی از بزرگان و سران نجراب با وی متفق شدند. از جمله اینها عده یی نزد میجر پوتینجر که در "لغمانی" (نزدیک چاریکار) مستقر بود رفتند. در آنجا برای آوردن امنیت عمومی به وی وعده کمک دادند، مگر بعد معلوم گردید که آنها پلان یک خیانت بزرگ را در سر داشتند." (۳۱)

"ایر" سپس میگوید که من در اینجا داستان میجر پاتینجر را تقریباً همانگونه بیان میکنم که او برای من تعریف کرده است. و بعد داستان حملات مبارزین پروان با قوتهای انگلیسی را از تاریخ ۳ نومبر تا تاریخ ۱۳ نومبر با تفصیل شرح میدهد که با روایت غبار قسماً خوانی دارد و چون مفصل است من آنرا به وقت دیگری میگذارم. از روایت بریدمن "ایر" معلوم میشود که این حوادث در پروان بعد از سوم نومبر ۱۸۴۱ رخ داده، نه در نومبر ۱۸۴۰ م.

نفتولا خالفین، افغانستان شناس معروف روسی، نیز شرحی را که مرحوم غبار در رابطه با تلفات و عقب نشینی انگلیسها از پروان، بعد از ترک مبارزه امیر دوست محمد خان با انگلیسها در ۳ نوامبر ۱۸۴۰، آورده، مربوط به قیام مردم کابل در نوامبر ۱۸۴۱ و حمایت آن از جانب مردم کوهستان میداند که به صحت و حقیقت نزدیکتر است. او خاطر نشان میکند که مردم پروان و کاپیسا هنگامی که از قیام کابل مطلع شدند به دور میر مسجدیخان و سایر خوانین محل گرد آمدند و ضربات خورد کننده یی بر نیروهای انگلیس وارد آوردند، تا آنجایی که دشمن مجبور شد به کابل عقب نشینی کند. (۳۲)

موهن لال نیز تذکرات غبار در مورد حوادث چاریکار و پاتینجر را مربوط به قیام کابل در ۱۸۴۱ می شمارد و مینویسد: "بتاریخ سیزدهم نومبر ۱۸۴۱ جنگ شدیدی بین سپاه انگلیس و اشرار (مبارزین) کابل در تمام روز تا شب دوام داشت. اما موفقیت سپاه انگلیس در این روز آخرین موفقیت آن بود، و بعد از این روز بود که بدبختیها و فاجعه های گوناگون سپاه و افتخار انگلیس را درهم پیچید. جگرن پاتینجر با برید من هافتن (Haughton) یگانه دو صاحب منصبی بودند که از غند بدبخت گورکه در چاریکار جان به سلامت بردند و با قبول خطرات و خستگی و در ماندگی، در حالی که جراحت ها برداشته بودند، خود را به قشله کابل رساندند. رویداد از این قرار بود که به تاریخ سوم نوامبر هنگامی که جگرن پاتینجر با سران نامدار قومی در باغ چاریکار مصروف مفاهمه و مصالحه بود و معاون او بریدمن راتری Rattary در فاصله دورتر با موسفیدان متوسط الحال قوم صحبت میکرد، بریدمن راتری دفعتهً مورد حمله قرار گرفته کشته شد. جگرن پاتینجر مجبور گردید خود را در پایگاه عسکری محصور نماید. بدین نهج همه مساعی و مذاکرات برای صلح ناکام گردید. قشله و پایگاه عسکری انگلیس که بطور غیر عادلانه از آب انتخاب شده بود، در اثر تشنگی و گرسنگی و حملات متواتر دشمن مقاومت نمی توانست، لهذا سپاه پایگاه را ترک دادند و در بیرون پایگاه سراسیمه و مغشوش شده و در اثر حملات اشرار سپاه انگلیس به چند جناح پراکنده شدند، زنهای شان و تعداد زیاد سپاهیان گورکه نیز به هرجناح تقسیم شده بقسم غلام فروخته شدند. سرویلیام مکناتن بعد از رسیدن جگرن پاتینجر بکابل پیام ذیل را بمن فرستاد: "غند چاریکار اشتباه کرد و مقاومت کرده نتوانست و تقریباً تمام آن از بین رفته است، اما پاتینجر سالم به قشله رسیده است." (۳۳)

و بقول "ایر"، در تاریخ ۱۵ نومبر ۱۸۴۱ میجر پاتینجر Pottinger و بریدمن هافتن Haughton از چاریکار در حالی وارد کابل شدند که اولی در ناحیه ران خود گلوله خورده بود و دومی دست راستش قطع شده و چندین زخم دیگر در گردن و دست چپ خود برداشته بود. (۳۴)

با آغاز قیام کابل در نومبر ۱۸۴۱ است که زمین پروان در زیر پای انگلیسها آتش میگیرد و بر اثر تشویق و ترغیب میر مسجدیخان کوهستانی و برادرش میر درویشخان و سلطان محمدخان نجرابی و علی خان تتمدره یی و سایر سرکرده گان پروان و کوهستان و کوهدامن و ریزه کوهستان، پنجشیر و غیره قیام مردم پروان و کاپیسا دوباره بحرکت می افتد.

بدینسان دیده میشود که مبارزات مردم کوهستان و پروان در قوام قیام کابل در ۱۸۴۱ نقش بسیار موثر و برآزنده داشته است و این مردم یک روز بعد از آغاز قیام در کابل، با رهبری وزعامت میر مسجدیخان کوهستانی و سایر سران و مشران پروان بر سر پایگاه های نظامی انگلیس در چاریکار فروریختند و ضربات مرگباری بر قوتهای دشمن

وارد ساختند تا آنجا که ظرف ده روز مبارزه پیگیر از یک لوای مجهز با توپخانه بجز چند تن زخمی و کوفته شده، بکابل نرسیدند و همه در طول راه چاریکار- کابل از اثر حملات مردم تباه شدند.

پایان

\*\*\*\*\*

### مآخذ و رویکردها:

- ۱- موهن لال کشمیری، زندگی امیر دوست محمدخان، ترجمه داکتر سیدخلیل الله هاشمیان، چاپ ۲۰۰۶ امریکا، ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۰
- ۲- همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۰
- ۳- همان، ج ۲، ص ۲۷۲
- ۴- همان، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۳
- ۵- جنگنامه میرمسجدیخان کوهستانی اثر منظوم محمد غلام غلامی، در سال ۱۳۳۶ ش در کابل بچاپ رسیده و هرچند از لحاظ شعری کم مایه است، ولی ارزش تاریخی آن خیلی زیاد است.
- ۶- موهن لال، همان اثر، ص ۲۷۴
- ۷- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۵۴۱
- ۸- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۲۷۴
- ۹- جنگ نامه محمد غلام غلامی، طبع انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۶، ص ۱۵۷ - ۱۵۹
- ۱۰- همانجا، صص ۱۵۹ - ۱۶۰
- ۱۱- غبار، همان اثر، ص ۵۴۱ - ۵۴۲
- ۱۲- موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۷۵
- ۱۳- موهن لال، همان اثر، ص ۲۷۵، ج ۲
- ۱۴- موهن لال، همان، ص ۱۸۵ - ۱۸۶، ج ۱
- ۱۵- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۵
- ۱۶- موهن لال، همان، ص ۲/۲۷۷
- ۱۷- موهن لال، همان اثر، ص ۲۸۴، ج ۲
- ۱۸- موهن لال، ج ۲/۲۷۲
- ۱۹- میرزا عطا محمدشکار پوری، تازه نوای معارک، ص ۱۴۲
- ۲۰- موهن لال، همان، ص ۲۷۸، ج ۲
- ۲۱- پاتریک مکرووی، شیبور تباهی، ترجمه پاینده محمدکوشانی، ص ۱۵۸
- ۲۲- موهن لال، همان اثر، ص ۲۷۸، ج ۲
- ۲۳- جنگنامه غلامی، صص ۱۸۴ - ۱۹۲
- ۲۴- کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۲۶۲، ۲۶۱
- ۲۵- غبار، همان اثر، ص ۵۴۳
- ۲۶- اخبار هفته (کابل) شماره ۳۸، میزان، ۱۳۷۰
- ۲۷- کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۲۶۱، غبار، ص ۵۴۵
- ۲۸- غبار، ج ۱، ص ۶۳۱، ۶۲۵
- ۲۹- غبار، ج ۱، ص ۵۴۳
- \*- "ایر" افسر انگلیسی که در مسیر راه کابل - جلال اباد در جنوری ۱۸۴۲ زخمی شد و در جمله اسیران انگلیس در ظل حمایت سردار اکبرخان قرار گرفته بود، حوادث قیام ملی سال ۱۸۴۱ را از ۲ نومبر ۱۸۴۱ تا ۲۲ سپتمبر ۱۸۴۲ بطور روز مره یاد داشت کرده و این یاد داشتها در همان سال در انگلستان به نشر رسیده و آن خاطرات در سال ۲۰۰۷ از طرف آقای محمد نسیم سلیمی به زبان پشتو ترجمه و زیر نام "په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات"، به چاپ رسیده است.
- ۳۰- په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، بقلم وینسینت ایر، ترجمه محمد نسیم سلیمی، ص ۲۱ - ۲۲

تعداد صفحات: ۴ از ۵

افغان جرمن آنلاين شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

[maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

- 
- ۳۱- همان اثر، فصل چهارم، ص ۶۴-۶۵  
۳۲- نفتولا خالفین ، انتقام در جگده لگ ، ترجمه عالم دانشور، مسکو ۱۹۹۶، ص ۳۸۴ - ۳۸۵  
۳۳- موهن لال، همان اثر، ص ۳۲۳  
۳۴- په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات ، لیکونکی وینسینت ایر، ص ۶۴